T.me/DaneshSad

می‌کند.»پادشاه پاسخ داد: «یک روز او را مجازات خوهم کرد.» ذوالنون گفت: «بله، روزی او را مجازات خواهی کرد که مال مردم را کامل از آنها گرفته باشد. بعد با شکنجه و جریمه آن مال از او می گیری و در خزانه خود می گذاری. چه سودی برای فقرا و مردم عادی دارد؟»

پادشاه خجالت کشید و فوراً دستور داد تا زیان و ظلم آن حاکم بر مردم برطرف شود

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

قلمرو ادبی: سر: مجاز از «گردن» / سر بریدن: کنایه از «کشتن» / بیت دارای مَثَل است.

قلمرو فکری: گرگ(ظالم) را همان اول باید کُشت. نه زمانی که گوسفندان(مردم عادی) مردم را از بین برد.

درس سیزدهم: گُردآفرید

چو آگاه شد دختر گژدهم که سالار آن انجمن، گشت کم

قلمرو زبانی: سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم / گژدهم: نام یکی از پهلوانان ایرانی / انجمن: جمع، مجمع (در اینجا منظور سپاه است.)

قلمرو ادبی: کم گشتن: کنایه از ناپدید شدن، اسیر شدن

قلمرو فکری: وقتی گُردآفرید، دختر گُژدَهَم، باخبر شد که فرماندهٔ دژ سپید (هجیر) اسیر شده است.

زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون، نامدار

قلمرو زبانی: برسانِ: مانند/ گُرد: دلیر، پهلوان / به جنگ اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه

قلمرو فکری: او زنی بود که مثل پهلوانان سوارکار، در میدان های نبرد، صاحب‌نام و مشهور بود.

کجا نام او بود «گردآفرید» زمانه ز مادر، چنین نآورید

قلمرو زبانی: کجا: که/ زمانه: روزگار/ ناورید: نیاورد

قلمرو ادبی: مصراع دوم: تشخیص / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: او گُردآفرید نام داشت. تا آن زمان دختری مانند او به دنیا نیامده بود.

چنان تنگش آمد ز کارِ هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

قلمرو زبانی: لاله رنگ: به رنگ لاله، سرخ رنگ / به کردارِ: مانند (حرف اضافه)

قلمرو ادبی: لاله: استعاره از صورت / مصراع دوم: تشبیه (صورتش مانند قیر سیاه شد) / ننگ، رنگ: جناس

قلمرو فکری: [گُردآفرید] آنقدر از شکست هُجیر عصبانی و شرمگین بود که صورتِ سرخش مثل قیر سیاه شد.

T.me/DaneshSad

پوشید دِرع سواران جنگ نبود اندر آن کار، جای درنگ

قلمرو زبانی: درع: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند، زره/ کار: جنگ

قلمرو ادبی: واج آرایی: تکرار واج «ر»

قلمرو فکری: فوراً مانند جنگجویان زره پوشید. زیرا درنگ و معطّلی در آن شرایط جایز نبود.

فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، بادپایی به زیر

قلمرو زبانی: به کردارِ: مانند / دژ: قلعه / بادپا: اسب تندرونده/ کمر: کمربند/ میان: کمر

قلمرو ادبی: کمر بر میان بستن: کنایه از آماده شدن / مصراع اول: تشبیه / بادپا: کنایه از اسب / شیر، زیر: جناس

قلمرو فکری: مانند شیر از قلعه پایین آمد، درحالی که کمربند بسته و سوار اسب تیزرویی شده بود.

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی وَیلَه کرد

قلمرو زبانی: ویله: صدا، آواز، ناله / ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه (گردآفرید مانندگرد سریع آمد.) / مصراع دوم: تشبیه (گردآفرید مانند رعد پرخروش بود.) / گرد، کَرد: جناس

قلمرو فکری: گردآفرید با سرعت روبروی سپاه دشمن آمد و با صدای بلند فریاد زد...

که گُردان کدام اند و جنگ آوران دلیران و کارآزموده سران

قلمرو زبانی: گُردان: پهلوانان/ سران: فرماندهان

قلمرو ادبی: کارآزموده: کنایه از باتجربه، جنگ دیده

قلمرو فکری: پهلوانان، جنگجویان و مبارزان با تجربهٔ شما چه کسانی هستند [تا با من بجنگند؟]

چو سهراب شیراوژن، او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

قلمرو زبانی: شیر اوژن: شیر افکن/ آوردن «ب» تاکید در اول افعال ماضی ساده: بخندید- بدید

قلمرو ادبی: لب به دندان گزیدن: کنایه از تعجب کردن / شیر اوژن: کنایه از بسیار دلاور و قدرتمند

قلمرو فکری: هنگامی که سهراب شیرافکن و شجاع او را دید، خندید و تعجب کرد.

بیامد دمان پیش گرد آفرید چو دخت کمند افگن او را بدید

قلمرو زبانی: دمان: خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک/ کمند: طنابی که در جنگ ها به گردن دشمن انداخته و سوی خود می کَشند./ کمند افکن: کمند انداز

قلمرو ادبی: کمند افکن: کنایه از جنگجوی ماهر/ دخت کمند افکن: کنایه از گردآفرید

قلمرو فکری: سهراب در حالی که از شدت خشم می خروشید، پیش رفت. گُردآفرید وقتی او را دید...

کمان را به زه کرد و بگشاد بَر نبد مرغ را پیش تیرش گذر

قلمرو زبانی: نبُد: نبود/ مرغ: پرنده / زه: چله کمان، وتر؛کمان به زه: کمان آماده

T.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: بَر: مجاز از دست و بازو / کمان را به زه کردن: کنایه از آماده تیراندازی / مصراع دوم: کنایه از مهارت در تیراندازی/ اغراق در مصراع دوم/ کمان، زه ، تیر: مراعات نظیر

قلمرو فکری: [گردآفرید] کمان را آماده کرد و دستانش را برای تیراندازی بازکرد. حتی پرنده هم نمی توانست از تیراندازی او جان سالم بدر ببرد. (مهارت زیادی در تیراندازی داشت.)

به سهراب بر تیر باران گرفت چپ و راست، جنگِ سواران گرفت

قلمرو زبانی: به سهراب بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. / گرفت: شروع کرد

قلمرو ادبی: چپ و راست: مجاز از هر طرف / بیت اغراق دارد / چپ، راست: تضاد

قلمرو فکری: تیرهای زیادی به سوی سهراب پرتاب کرد و مانند سوارکارِ باتجربه در جهت‌های مختلف با مهارت می جنگید.

نگه کرد سهراب و آمدش تنگ برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ

قلمرو زبانی: تیز: به سرعت (قید)/ برآشفت: عصبانی شد

قلمرو ادبی: ننگ، جنگ: جناس

قلمرو فکری: سهراب نگاهی به گرد آفرید کرد. گستاخی او را مایه ننگ خود دانست. عصبانی شد و با سرعت به جنگ روی آورد.

چو سهراب را دید گردآفرید که برسانِ آتش همی بردمید

قلمرو زبانی: بردمیدن: خروشیدن، حمله کردن / برسانِ: مانند

قلمرو ادبی: تشبیه: سهراب مانند آتش بردمید.

قلمرو فکری: هنگامی که گُرد آفرید دید که سهراب مانند آتشِ برافروخته (عصبانی) به سوی او می آید...

سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد

قلمرو زبانی: عنان: افسار/ سنان: سر نیزه، تیزیِ هر چیز/ تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می باشد.

قلمرو ادبی: عنان، سنان: جناس / مصراع دوم: کنایه از آمادگی برای جنگ و حمله

قلمرو فکری: سر نیزه را به سوی سهراب گرفت و افسار اسب و نیزه را به حرکت درآورد و پیچ و تاب داد.

برآشفت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

قلمرو زبانی: چاره‌گر: کسی که با حیله و تدبیر کارها را بسامان کند؛ مدبّر/ بدخواه: دشمن

قلمرو ادبی: تشبیه: سهراب مانند پلنگ شد./ شُد ، بُد: جناس

قلمرو فکری: سهراب خشمگین شد و چون پلنگی به سوی او حمله ور شد. دشمنش باتدبیر و حیله‌گر بود.

بزد بر کمربندِ گرد آفرید زِره بر برش، یک به یک، بَردرید

قلمرو زبانی: «بَر» دوم در مصرع دوم: پهلو / یک به یک: قید / بردرید: پاره کرد

قلمرو ادبی: در مصراع دوم: بر، بر: جناس همسان/ واج آرایی«ر»

T.me/DaneshSad

قلمرو فکری: سهراب به کمربند گردآفرید ضربه زد و لباس جنگی را بر تنِ او پاره پاره کرد.

چو بر زین پیچید گردآفرید یکی تیغ تیز از میان برکشید

قلمرو زبانی: میان: کمر / برکشید: بیرون آورد

قلمرو ادبی: تیغ، تیز: جناس

قلمرو فکری: گردآفرید در حالی که داشت تعادلش را روی اسب از دست می داد و به زمین می افتاد، شمشیر تیزی از غلاف بیرون کشید.

بزد نیزهٔ او به دو نیم کرد نشست از برِ اسپ و برخاست گرد

قلمرو زبانی: او: سهراب

قلمرو ادبی: کرد، گرد: جناس / گرد برخاستن: کنایه از به سرعت تاختن اسب/ نشست ، برخاست: تضاد

قلمرو فکری: ضربه‌ای زد و نیزهٔ سهراب را شکست و دوباره روی اسبش سوار شد و به سرعت تاخت...

به آورد با او بسنده نبود بپیچید از و روی و برگاشت زود

قلمرو زبانی: آورد: جنگ، نبرد، کارزار/ بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل؛ بسند بودن با چیزی: توانایی مقابله داشتن /برگاشتن: برگردانیدن

قلمرو ادبی: روی پیچیدن: کنایه از منصرف شدن، عقب نشینی/ واج آرایی : تکرار صامت «ب»

قلمرو فکری: گُردآفرید توان مبارزه با سهراب را نداشت، به همین جهت عقب نشینی کرد و با سرعت به سوی دژ برگشت.

سپهبد عنان، اژدها را سپرد به خشم از جهان، روشنایی ببرد

قلمرو زبانی: سپهبد: سردار سپاه / عنان: افسار / را: حرف اضافه (به)

قلمرو ادبی: عنان سپردن: کنایه از اختیار را به اسب دادن / اژدها: استعاره از اسب / از جهان روشنایی بردن: کنایه از تیره کردن / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: سهراب [که چنین دید] افسار اسب را رها کرد تا به سرعت بتازد. خشم او از فرار گردآفرید همه جا را تیره و تار ساخت. (از شدت عصبانیت همه جا در چشمش تیره و تار شد.)

چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

قلمرو زبانی: خروشان: فریادزنان / تنگ : نزدیک / به تنگ اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم

قلمرو ادبی: واج آرایی: تکرار صامت «ش»

قلمرو فکری: وقتی سهراب با خشم و فریاد، به گردآفرید نزدیک شد، با حرکتی سریع، کلاه‌خود او را از سرش برداشت.

رها شد ز بند زره، موی اوی درفشان چو خورشید شد، روی اوی

قلمرو زبانی: زره: جامه‌ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ در روی لباس های دیگر می پوشند.

T.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: تشبیه: روی او مانند خورشید درخشان است. / واج آرایی: تکرار صامت «ش»

قلمرو فکری: موی گردآفرید از بند زره رها شد و چهرهٔ درخشان او که چون خورشید تابان بود، آشکار شد.

بدانست سهراب، کاو دخترست سر و روی او از درِ افسراست

قلمرو زبانی: از درِ: شایسته، لایق / افسر: تاج، کلاه پادشاهی، دیهیم

قلمرو ادبی: رو، او: جناس

قلمرو فکری: سهراب فهمید که حریفش دختر است، و سر و روی او شایستهٔ تاج پادشاهی است.

شگفت آمدش گفت: از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه؟

قلمرو زبانی: آوردگاه: میدان جنگ

قلمرو فکری: [سهراب] حیرت زده با خود گفت: از سپاه ایران چنین دخترانی به میدان می آید؟

ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش ببند

قلمرو زبانی: فتراک : ترک بند،تسمه ای که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را به ترک می بندند. / میان: کمر

قلمرو ادبی: به بند آمدن:کنایه از گرفتار شدن/ واج آرایی: تکرار صامت «ش»

قلمرو فکری: کمندِ پیچیده را از ترک‌بند زین باز کرد. آن را به سوی گُردآفرید انداخت و او را گرفتار ساخت.

بدو گفت کز من، رهایی مجوی چرا جنگ جویی، تو ای ماه روی؟

قلمرو ادبی: ماهرو: تشبیه میان واژه ای

قلمرو فکری: سهراب به گُردآفرید گفت: «برای رها شدن از چنگ من تلاش و تقلا نکن. ای زیبارو، چرا به جنگ آمده‌ای»؟

نیامد به دامم به سانِ تو گور ز چنگم رهایی نیابی، مشور

قلمرو زبانی: گور: گورخر / مشور: تقلّا و تلاش مکن.

قلمرو ادبی: به دام آمدن: کنایه از اسیر شدن / گور: مجاز از شکار / تشبیه گردآفرید به صید و شکار

قلمرو فکری: تاکنون شکاری مانند تو به دامم نیفتاده است. از دست من نمی توانی رها شوی پس بیهوده برای فرار تلاش نکن.

بدانست کاویخت گرد آفرید مر آن را جز از چاره، درمان ندید

قلمرو زبانی: آویخت: گرفتار شد / گردآفرید: نهاد جمله است / مر: حرف تاکیدی است که در شعر و نثر قدیم گاه قبل از مفعول می آمد.

قلمرو فکری: گردآفرید دریافت که گرفتار شده است و برای رهایی از دست سهراب جز حیله و تدبیر راه حلی نیست.

T.me/DaneshSad

بدو روی بنمود و گفت ای دلیر میان دلیران به کردار شیر

قلمرو زبانی: بدو: به او (سهراب)

قلمرو ادبی: تشبیه: سهراب مانند شیر.

قلمرو فکری: [گردآفرید] رو به سهراب کرد و گفت: ای دلاوری که میان پهلوانان، مانند شیر، شجاع هستی. (این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

دو لشکر، تظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

قلمرو زبانی: آهنگ: حمله و جنگاوری / نظاره: تماشا، بیننده/ حذف فعل در مصراع اول به قرینه معنایی [نظاره هستند.]

قلمرو ادبی: گرزو شمشیر، جنگ: مراعات نظیر

قلمرو فکری: هردو سپاه، تماشاگر نبرد و تکاپوی ما هستند.

کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی

قلمرو ادبی: روی، موی: جناس / گفت و گو: کنایه از بحث، شایعه

قلمرو فکری: اکنون اگر من صورت و مویم را باز کنم [و نشان دهم که دختر هستم]، سپاه تو پر از بحث و شایعه خواهد شد.

که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

قلمرو ادبی: ابر: مجاز از آسمان / به ابر اندر آوردن گرد: کنایه از جنگ سخت کردن / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: [خواهند گفت] که سهراب در مبارزه با یک دختر این گونه با زحمت و شدت جنگید؟

کنون لشکر و دژ به فرمان تست نباید بر این آشتی، جنگ جست

قلمرو ادبی: دژ: مجاز از ساکنان قلعه / جنگ، آشتی: تضاد

قلمرو فکری: اکنون [تو پیروز شدی] دژ و سپاه درون آن، همه به فرمان تو هستند. پس با این آشتی ، نباید دنبال جنگ باشیم.

عنان را بپیچید گردآفرید سمندِ سرافراز بر دژ کشید

قلمرو زبانی: سمند: اسب مایل به زردی باشد. (در اینجا مطلق اسب مورد نظر است.) / دژ: قلعه

قلمرو ادبی: عنان پیچیدن: کنایه از برگرداندن اسب

قلمرو فکری: گردآفرید مسیر اسب را تغییر داد و با اسب با ارزش خود را به سوی دژ حرکت کرد...

همی رفت و سهراب با او به هم بیامد به درگاهِ دژ، گژدهم

قلمرو زبانی: گژدهم: پدر گرد آفرید / همی رفت (می رفت): ماضی استمراری

قلمرو فکری: در مسیر بازگشت به دژ، سهراب نیز او را همراهی می کرد. در این زمان، گژدهم به درگاه قلعه [برای استقبال آنها] آمد.

T.me/DaneshSad

دِرِ باره بگشاد، گرد آفرید تنِ خسته و بسته، بر دژ کشید

قلمرو زبانی: باره: قلعه، دیوار قلعه، حصار / خسته: زخمی

قلمرو ادبی: خسته، بسته: جناس / باره: مجاز از قلعه

قلمرو فکری: درِ قلعه را گشود و گُردآفرید با تنِ زخمی و کوفته به درون قلعه رفت.

در دژ ببستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

قلمرو زبانی: دژ: قلعه

قلمرو ادبی: دیده خونین: کنایه از ناراحتی زیاد / واج آرایی: تکرار واج «د»

قلمرو فکری: (دربانان) در قلعه را بستند. آنها بسیار ناراحت شدند و با دلی پر غصه گریه کردند.

ز آزار گرد آفرید و هجیر پر از درد بودند، برنا و پیر

قلمرو زبانی: بُرنا: جوان/ آزار: آسیب

قلمرو ادبی: برنا و پیر: مجاز از همه افراد / برنا، پیر: تضاد / واج آرایی: تکرار واج «ر»

قلمرو فکری: همهٔ افراد قلعه از غمِ شکست گردآفرید و اسارت هجیر ناراحت و غمگین بودند.

بگفتند کای نیکدل، شیرزن پر از غم بُد از تو، دل انجمن

قلمرو ادبی: شیرزن: تشبیه میان واژه ای / انجمن: مجاز از مردم

قلمرو فکری: گفتند: ای زن شجاعِ خوش قلب، همهٔ افراد قلعه به خاطر تو بسیار غمگین بودند.

که هم رزم جستی، هم افسون و رنگ نیاید ز کار تو بر دوده ننگ

قلمرو زبانی: افسون: حیله کردن، سِحر کردن، جادو کردن / رنگ: نیرنگ / دوده: خاندان، دودمان، طایفه

قلمرو ادبی: ننگ، رنگ: جناس

قلمرو فکری: هم دلاورانه نبرد کردی و هم از حیله های جنگی استفاده کردی. مایه ننگ و شرمساری خاندانت نشدی.

بخندید بسیار، گردآفرید به باره برآمد، سپه بنگرید

قلمرو زبانی: باره: دیوار قلعه، حصار

قلمرو ادبی: واج آرایی: تکرار واج «ب»

قلمرو فکری: گردآفرید بسیار خندید و به بالای قلعه آمد و به لشکر نگاه کرد.

چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت: کای شاه ترکانِ چین

قلمرو ادبی: شاه ترکان چین: مجاز از سهراب / چنین، چین: جناس

قلمرو فکری: وقتی سهراب را سوار بر اسب دید، با تمسخر به او چنین گفت: که ای پادشاه ترکان و چین... (این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

T.me/DaneshSad

چرا رنجه گشتی، کنون باز گرد هم از آمدن، هم ز دشت نبرد

قلمرو فکری: چرا خود را به زحمت انداختی؟اکنون هم از دژ سپید و هم از میدان نبرد به سوی کشورت بازگرد.

تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی

قلمرو زبانی: نامور: مشهور / را: به معنی حرف اضافه «برای» (برای تو بهتر ...) /آید: است، می باشد (فعل اسنادی)

قلمرو ادبی: فرمان کردن: کنایه از اطاعت کردن. / رخ به توران کردن: کنایه از برگشتن به سرزمین توران.

قلمرو فکری: بهتر است که اطاعت کنی و به سرزمینت توران برگردی.

نباشی بس ایمن به بازوی خویش «خورَد گاوِ نادان، ز پهلوی خویش»

قلمرو زبانی: خوردن : آسیب دیدن / ایمن : در امان

قلمرو ادبی: بازو: مجاز از قدرت / ضرب المثل: «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش». (انسان نادان خودش به خودش زیان می رساند.)

قلمرو فکری: به قدرت بازوی خود تکیه و اعتماد نکن. مانند گاو نادان نباش که با چریدن و فربه شدن، زمینهٔ نابودی و کشته شدن خودش را فراهم می کند.

کارگاه متن پژوهشی درس سیزدهم

قلمرو زبانی

۱–به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را در مصراع های زیر توضیح دهید.

ز دیباسرا پرده‌ای برکشید: **برافراشتن، برپاکردن، ساختن ، بلند کردن**

یکی تیغ تیز از میان برکشید: **بیرون آوردن**

۲–دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

تسمه ، دوال ، زین ، کمند

۳–در گذر زمان، شکل نوشتاری و گفتاری برخی کلمات تغییرمی‌کند؛ مانند: «سپید ← سفید»

از متن درس، نمونه ای از تحول شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید.

درفشان ← درخشان اسپ ← اسب

٤–در بیت های یکم و بیست وسوم، «چو» را ازنظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

چو آگاه شد دختر گژدَهَم ← وقتی که ، زمانی که (حرف ربط وابسته ساز)

درفشان چو خورشید شد روی اوی ← مانند (ادات تشبیه- حرف اضافه)

۵– در کدام بیت ها «متمم» با دو حرف اضافه آمده است؟

زنی بود بَرسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون ، نامدار

به سهراب بر تیر باران گرفت چپ و راست، جنگِ سواران گرفت

T.me/DaneshSad

چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش
که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد

قلمرو ادبی

۱–واژگان قافیه در کدام بیت ها، دربردارندهٔ آرایه جناس اند؟

بیت ۶(شیر- زیر) بیت ۷ (گرد – کرد) – بیت ۱۳(ننگ – جنگ) بیت ۱۹ (کرد – گرد)
بیت ۲۳(موی – روی) – بیت ۴۱(رنگ – ننگ) بیت ۴۳ (زین – چین)

۲–مفهوم عبارت های کنایی زیر را بنویسید.

سپهبد، عنان، اژدها را سپرد(.....**افسار اسب را رهاکرد (آزاد گذاشت)**)

رخ نامور سوی توران کنی(.....**به کشورت، توران، برگرد**.....)

۳–یک مثل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مثل، معادل آن بنویسید.

خورد گاو نادان ز پهلوی خویش ← گاو با فربه شدن، زمینه مرگ خود را فراهم می‌کند. انسان نادان نیز گاهی مسیری انتخاب می‌کند که در پایان به شکست و نابودی خودش منجر می شود.
از ماست که بر ماست – دشمن طاووس آمد پر او

قلمرو فکری

۱–دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟ **اسارت هجیر و شکست گردآفرید.**

۲–معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود بپیچید ازو روی و برگاشت زود

گُردآفرید متوجه شد که توان مبارزه با سهراب را ندارد، به همین جهت عقب نشینی کرد و با سرعت به سوی دژ برگشت. (مفهوم : شکست و فرار گردآفرید)

۳–فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟

تیراندازی ماهر، زیرک و چاره جو، جنگجو ، بی مانند ، زیبارو

٤–«حماسه» در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی های زیر:

داستانی: هر حماسه ای در بستری از حوادث شکل میگیرد.

قهرمانی: شاعر حماسه سرا با بهره گیری از واژگان و زبان حماسی میکوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر توانایی های جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.

قومی و ملّی: شاعر حماسه سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در زمینه ای از واقعیات به نمایش بگذارد.

حوادثی خارق العاده: طرح حوادث، انسان ها و موجوداتی که با منطق عینی و تجربه علمی هم سازی ندارند؛ نظیر وجود سیمرغ در شاهنامه فردوسی.

بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید.

داستانی : هر دو درس به صورت داستان بیان شده اند.

قهرمانی: هر دو داستان دارای قهرمان زن هستند.

قومی و ملی: در هر دو داستان دفاع از وطن و مبارزه برای حفظ ارزش‌های میهنی و فرهنگی دیده می شود.

T.me/DaneshSad

شعرخوانی: دلیران و مردان ایران

چو هنگامه آزمون تازه شد دگر باره ایران، پر آوازه شد

قلمرو زبانی: پدید آمدن، دوباره فرا رسیدن / پرآوازه شد: مشهور شد.

قلمرو فکری: وقتی زمانِ آزمایش تازه‌ای (جنگ تحمیلی) فرا رسید، بارِ دیگر نامِ ایران، برسرِ زبان‌ها افتاد.

از این خطه نغز پدرام پاک وزین خاک جان پرور تابناک

قلمرو زبانی: نغز: خوب و مطبوع / پدرام: سرسبز و خرم / خطه: سرزمین

قلمرو ادبی: خاک: مجاز از سرزمین

قلمرو فکری: از این سرزمین زیبا و شاد و پاک و از این کشور روح پرور و نورانی... (این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

از این مرز فرخنده مرد خیز کنام پلنگانِ دشمن ستیز

قلمرو زبانی: کنام: آشیانه و لانه

قلمرو ادبی: پلنگان: استعاره از دلاوران / کنام: استعاره از وطن

قلمرو فکری: از این کشور خجستهٔ دلیرپرور که جایگاه پهلوانان جنجگو و دشمن‌ستیز است...

دگر ره، چنان شد هنر آشکار کز آن خیره شد دیده روزگار

قلمرو ادبی: دیده روزگار: اضافه استعاری

قلمرو فکری: ایرانیان چنان کار بزرگی در جنگ نشان دادند که مردم جهان از آن شگفت زده شدند.

دلیران و مردان ایران زمین هژیران جنگ آور روز کین

قلمرو زبانی: هژیر: چابک، چالاک

قلمرو ادبی: روز کین: روز جنگ

قلمرو فکری: دلاوران و مردان شجاع سرزمین ایران، همان پهلوانان چالاک و جنگاور در روزهای جنگ و انتقام هستند.

خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران، فوج فوج

قلمرو زبانی: فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن / کران: طرف / فوج: گروه، دسته، فوج فوج: دسته دسته، گروه گروه

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشبیه

قلمرو فکری: فریادزنان و خشمگین مانند امواج، گروه گروه از هرگوشه‌ای پیش آمدند. (به جبهه و میدان جنگ آمدند.)

به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

قلمرو ادبی: روی نهادن: کنایه از رفتن / جهان: مجاز از مردم جهان / گفت و گوی: کنایه از تعریف کردن

قلمرو فکری: دلیران سرزمین ایران، شجاعانه برای نبرد به جبهه‌ها رفتند و مردم جهان دربارهٔ دلاوری‌هاشان بسیار سخن

T.me/DaneshSad

می گفتند.

که ایران ز آب و گل دیگرند نگهبان دین، حافظ کشورند

قلمرو ادبی: آب و گِل: مجاز از سرشت

قلمرو فکری: [مردم جهان می گفتند که] سرشت و آفرینش این دلاور مردان با دیگران تفاوت دارد.آنان نگهبانان دین و پاسداران کشور خود هستند.

بد اندیش را آتش خرمن اند خدنگی گران بر دل دشمن اند

قلمرو زبانی: «را»: فک اضافه (آتشِ خرمن بداندیش) / خدنگ: درختی است با چوبی بسیار سخت و محکم / گران: بزرگ، سنگین

قلمرو ادبی: خرمن: استعاره از هستی دشمنان / خدنگ: مجاز از تیر / تشبیه در مصراع اول و دوم.

قلمرو فکری: رزمندگان، در نبرد با دشمن، مانندِ آتش شعله ورشده در خرمن هستند. مانند تیری سخت و کُشنده‌اند که بر قلب دشمن می نشیند.

ز کس جز خداوندشان بیم نیست به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

قلمرو ادبی: مصراع دوم: کنایه از این که «هیچگاه به دشمن تسلیم نمی‌شوند».

قلمرو فکری: جز خداوند، از کسی ترسی ندارند و در فرهنگشان سخنی از تسلیم در برابر دشمنان وجود ندارد.

فلک در شگفتی ز عزم شماست ملک، آفرین گوی رزم شماست

قلمرو زبانی: عزم: اراده / مَلَک: فرشته

قلمرو ادبی: مصراع اول: تشخیص ←متعجب بودن فلک. / فلک، مَلَک: جناس / عزم، رزم: جناس

قلمرو فکری: ای رزمندگان، آسمان (روزگار) با مشاهدهٔ ارادهٔ استوار شما شگفت‌زده شده است. فرشته‌ها هم ستایشگر جنگ و رزم شما هستند.

شما را چو باور به یزدان بوَد هم او مر شما را نگهبان بود

قلمرو زبانی: «را»: فک اضافه (باورِ شما) / یزدان: خدا

قلمرو فکری: ای رزمندگان، چون شما به خداوند باور دارید؛ او نیز یاور و نگهبانِ شما است.

درک و دریافت (شعرخوانی: دلیران و مردان ایران زمین)

۱-کدام ویژگی های شعر حماسی را در این سروده می توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.

زمینه ملی: حفظ میهن و ارزش های اسلامی - زمینه داستانی : جنگ تحمیلی را داستان گونه بیان کرده است.

۲-یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.